بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 24/11/1386

بحث ما در مورد مفهوم شرط در جایی بود که شرط متعدد باشد و جزا واحد باشد مرحوم آخوند چهار احتمال ذکر کرده بود عرض شد این چهار احتمال احتمال چهارمش که جامع بین دوشرط را شرط قرار بدهیم در واقع برای حل مشکله ای غیر از مشکلهء مانحن فیه هست و عمدتا آن را باید به عنوان توجیحگر وجه اول یا وجه دوم دانست، عمدتا سه وجه دیگه باید مدّنظر باشد ،مرحوم نائینی اساسا یک اشکالی مطرح میکنند که وجه اول که مرحوم آخوند ذکر کردند اینکه مفهوم را مقیّد کنیم بوسیله منطوق قضییه دیگه ،ایشان میفرمایند که مفهوم مدلول استقلالی نیست مدلول تبعی است و بددون تصرف در منطوق تصرف در مفهوم معنا ندارد پس بنابراین وجه اول اصلا صحیح نیست باید به گونه دیگر بحث را اساسا مطرح کرد و آن این است که اطلاق واوی باید مقیّد بشود یا اطلاق أویی، این کلام آقای نائینی به نظر کلام تمامی نمیرسد مرحوم آخوند که میگه اطلاق مفهوم را تقیید میکنیم معناش این نیست که خود مفهوم را بخواهد مقیّد کند مفهوم مدلول تبعی است ولی حیثیّتی از منطوق که از او مفهوم استفاده میشود غیر از حیثیّتی هست که معنای منطوقی استفاده میشود بنابر دلالت جمله شرطیه بر مفهوم ،فرض کنید جمله شرطیه دال بر نسبت توقفیه هست به تعبیر شهید صدر ،یا علیت تامه انحصاریه به تعبیر مرحوم آخوند، هریک از این دوبیان را بگیریم در واقع منطوق نسبتی که درآن وجود دارد به تحلیل عقلی به دونسبت منحل میشود ،علت تامه منحصره دوجنبه دارد یکی اینکه علت تامه است یکی اینکه منحصره است،علت تامه بودن مقوّم منطوق است یعنی لازمه علت تامه بودن این مفهوم هست که اگر خفاء اذان تحقق پیدا کرد وجوب قصر تحقق پیدا میکند ، آن جنبه انحصاری بودنش مقوم مفهوم هست لازمه اش این است که اگر شرط نباشد جزا هم نیست چون لازمه انحصار همین است مفهوم انحصار همین است،یا به تعبیر مرحوم آقای صدر نسبت توقفیه ، نسبت توقفیه در واقع به دوتا نسبت بازمیگردد اینکه اگر شرط باشد اما اگر شرط نباشد جزا نیست،یا به تعبیر امروزی ها میگن شرط لازم وکافی ، شرط کافی مقوم منطوق هست شرط لازم مقوّم مفهوم هست،که اگر شرط باشد جزا تحقق پیدا میکند یعنی این شرط کافی است ولی برای تحقق جزا وجود شرط لازم است این شرط لازم است،پس منطوق ازش دوجنبه مدلولی استفاده میشود که یکیشون مدلول اصطلاحی در میاد یکیشون مفهوم در میاد، بحث سر این هست که آنچیزی که اینجا تعرض میکند جنبه اثباتی منطوق در یک دلیل با جنبه سلبی منطوق در دلیل دیگه تعارض میکند به تعبیر دیگه شرط کافی بودن دلیل اول با شرط لازم بودن دلیل دوم منافات دارد اگر دلیل اول شرط کافی است یعنی باید با تحقق آن معلول تحقق پیدا کند دیگه نباید چیز دیگری لازم باشد،اینکه دلیل دیگه میگه که شرط شرط لازم منافات باشرط کافی بودن دارد ،هردوی اینها از منطوق استفاده میشوند،ولی دوحیثیّـ در منطوق دارد این حیثیّتهای منطوقی باهمدیگه تعارض میکنند،بعد باید دید چه باید کرد برای حلّ این مشکلهء تعارض،پس بنابراین اصل اینکه این معقول نیست این نه معقول هست ولی حالا اثباتا باید این کار را بکنیم یا نه آن وابسته به یک نکته دیگری هست که بعدا در موردش صبت میکنیم، آقای نائینی در واقع تصورشون این است که تصرف در مفهوم فقط این است که باید اطلاق واوی یا اطلاق عرفی را ازش رفع ید کرد ، اطلاق واوی یا أوی با آن تفسیر خاصی که خود مرحوم نائینی تصریح میکند، در حالی که این شکلی نیست تصرف در منطوق ممکن است در اطلاق نسبت ما تصرف کنیم به هر حال نسبت یک جنبه سلبی داریم یک جنبه اثباتی ،هم جنبه اثباتیش اطلاق دارد هم جنبه سلبیش اطلاق دارد، ما اطلاق را وصف مطلقات نمیگیریم وصف جمله میگیریم ووصف نسبت حکمیه میگیریم ولی این خود نسبت حکمیه دوتا نسبت حکمیه هست،یک نسبت حکمیهء ایجابیه یعنی اگر شرط بود جزا هست ،این اطلاق دارد، میگه اگر شرط باشد جزا هست سواءٌ که شرط دیگه هم باشد یا نباشد،این اطلاق لازمه اش این است که شرط علّت تامّه باشد إذا خفی الاذان فقصّر سواءٌ خفیة الجدران أم لم تخفاء ،لازمه اطلاق این هست که یک علیّت تامه برای شرط در جنبه ایجابی، در جنبه نفیی هم آن إذا لم تخفی الاذان لم یجب القصر این اطلاق دارد اذا لم تخفی الاذان سواءٌ خفیة الجدران ام لم تقصر ، اینکه نسبت به دلیل دوم خفاء جدران را نفی میکند معلول این جهت هست، حالا یکسری نکاتی دارد که بعدا عرض میکنم،پس بنابراین کاملا معقول هست در واقع بحث مرحوم آخوند هم تصرف در منطوق میکند ولی نحوه تصرف در منطوقش با نحوه تصرف در منطوق مرحوم نائینی فرق دارد اصلش از اینجا ناشی میشود که تعبیرشون از نحوه اجرای مقدمات حکمت فرق میکند ،مرحوم آخوند مقدمات حکمت را برای تعمیم حکم در جمیع حالات از مقدمات حکمت عمومیت حکم استفاده میکند اینکه حکم آیا عام هست یا نیست،مرحوم نائینی از مقدمات حکمت شرط را معین میکند ،معین میکند که شرط خصوص خفاء اذان هست یا یک چیز دیگه ای هم به نحو واو یا به نحو أو ضمیمه اش هست،آیا شرط ثبوتی خفاءاذان أو خفی الجدران است؟ این مفهوم مرکبی که با أو أجزاش با هم عطف شده اند،یا خفاء اذان و خفاء جدران هست ،مفهوم مرکبی که اجزائش با واو با همدیگه عطف شدن،اما مرحوم آخوند عقیدشون این است که در واقع مقدمات حکمت بیان میکند که حکم در جمیع حالات ثابت است فرض کنید اذا خفی الاذان فقصر ممکن است که ما بگیم که حکم فی الجمله است یعنی خفاء اذان فی الجمله ملازمه دارد با وجوب قصر در بعضی حالات خفاء اذان ملازمه دارد با وجوب قصر کدام حالات مثلا جایی که خفاء جدران هم باشد ولی اگر گفتیم اطلاق دارد هر جا خفاء اذان باشد وجوب قصر هم میاد که لازمه اش این هست که یا خفاء اذان علت تامه برای خفاء جدران باشد یا ملازم باشد با علت تامه، به هر حال با خفاء اذان باید وجوب قصر هم تحقق پیدا کند،پس بنابراین ما مقدمات حکمت را برای تعیین موضوع نیست برخلاف فرمایش آقای نائینی از ظاهر فرمایش ایشان استفاده میشود ما شرط را این که چیست با مقدمات حکمت میفهمیم، نه شرط مشخص است ولی ملازمه اش بین شرط وجزا است،ملازمه بین شرط و جزا همان نسبت حملیه است در آن جمله حملیه ،آیا این ملازمه دائمی است یا فی الجمله است اگر بگیم دائمی است یعنی هر جا انسان باشد مثلا عالمیّت باشد اذا کان الشخص انسان فهو عالم اگر این را به شکل حملیه بیان نکنیم به شکل شرطیه بیان کنیم إذا کان شخصٌ انساناً فهو عالمٌ در واقع بیان میکند فی الجمله ، بعضی وقتها،حالا درست هست یا نه بعدا صحبت میکنیم، پس بنابراین ثبوتا ما این سه احتمال را میتوانیم طرح کنیم،مرحوم آخوند در واقع احتمال دوم را تقویّت کرده است البته احتمال چهارم را هم قالب عقلی احتمال دوم قرار داده میگه احتمال دوم توجیح عرفی راه حل ماست و احتمال چهارم توجیح عقلی است ، جمع بین این دوتا احتمال کرده است، حالا چهارم را کار نداریم، احتمال دوم را ایشان پذیرفته است بحث سر این هست که چرا ؟ بیان مطلب چیست؟ یک مقایسه ای ابتدا باید بکنیم بین احتمال سوم و دو احتمال اول ،دو احتمال اول در این جهت مشترک هستند که تصرف در مفهوم میشود ،احتمال سوم تصرف در منطوق میشود ،همان معنایی که عرض کردم تصرف در مفهوم یعنی خصوصیّت منطوقی که لازمه اش این هست که در مفهوم تصرف بشود، چرا ما در منطوق تصرف نکنیم در مفهوم بکنیم حال یا به نحو کلی یا فی الجمله که فارغ بین احتمال اول و دوم است یک بیانی آقای خوئی مطرح میکنند میگه ما اصلا اینجا تعارض بین منطوق یک قضیه و مفهوم قضییه دوم است إذا خفی الاذان فقصّر این منطوقش با مفهوم اذا خفیة الجدران فقصّر اینها منافات دارد این اذا خفیت الجدران مفهومش این است که اذا لم تخفی الجدران فلاتقصر سواء خفی الاذان ام لم تخفی ،در صورت خفی الاذان تعارض وجود دارد وایشان میگه اینها عام وخاص مطلق هستند پس بنابراین ما به قرینه منطوق هرکدام در مفهوم دیگری تصرف میکنیم، منطوق هر کدام نسبت به مفهوم دیگری خاص است، پس بنابراین مشکله حل میشود،و مجرد این که شما میتوانید اطلاق واوی را ازش رفع ید کنید این درست نیست که از او رفع ید کنید چون محل تعارض نیست ،ایشان یک کبرای کلّی مطرح میکند که اگر دوتا چیز محل تعارض باشند باید نسبت سنجی را بین این دوتا چیز کرد یک ظهور سومی اگه وجود داشته باشد که این ظهور سوم رفع ید کنیم تعارض اینها از بین میرود نباید این کار را بکنیم باید دید تعارض در کجا ایجاد شده است اینجا اطلاق تالی طرف تعارض نیست ، این کبرای کلّی به نظر نا معقول میرسد که از نا معقولیش حالا تطبیقش بر مورد هم روشن میشود همان نامعقولی اطلاق کلّی ، نکته اصلی این هست که اگر دوتا شیئ با همدیگر تعارض داشته باشند آیا تعارضشان علی وجه الاطلاق است یا بر فرض صحت ظهور ثالث است ،اگر تعارضشان بر علی وجه الاطلاق باشد یعنی ما میدانیم اولی یا دومی یکیشون خلاف واقع است، حالا ظهور سومی را شما ازش رفع ید بکنیدیا نکنید بادی تعارضشان پا بر جا باشد، اینکه ما میبینیم ظهور سومی اگر از بین برود تعارض بین اول و دوم از بین میرود این معناش این است که تعارض اول ودوم مطلق نیست، بر فرض صدق سومی بین اول و دوم تعارض است یعنی چی؟ یعنی روح قضیه این است که مااسرار داریم یکی از این سه تا خلاف واقع است میدانیم یا اولی یا دومی یا سومی یکیشون صادق نیست اگر علم اجمالی ما ثلاثی الاطراف نباشد سماعی الاطراف باشد معنا ندارد که با رفع ید از ظهور تعارض اینها از بین برود ،چون تعارض اینها به این وابسته نبود ،تعارض اینها این بود که ما میدانیم یکی از اینها خلاف واقع است ،خوب آن ظهور باشد یا نباشد اینکه میبینیم وقتی آن ظهور هست اینها تعارض میکنند معناش این است که با صدق اینها ما میدانیم یکی از این دوتا کاذب است پس بنابراین ممکن این کاذب باشد این دوتا هردوش صادق باشند، معنای نتیجه این حرف این هست که ما دلیل اجمالی داریم که یکی از این سه تا کاذب است ،همیشه اینجوری است ، علم اجمالی های ثلاثی الاطراف هر طرف را صادق فرض کنیم با فرض صدق هر طرف آن دوتا دیگه کذب آنها را داریم دیگه ،بحث رتبه بحث دیگه ای است ، به خاطر همین هم هست نسبت منطوق هر قضیه با مفهوم قضیه دیگر بر خلاف فرمایش آقای خوئی عام و خاص مطلق نیست عام وخاص من وجه هست إذا خفی الاذان فقصر در چه صورت با اذا لم تخفی الجدران فلا یجب القصر تعارض میکند ، در صورتی که اذا خفی الاذان اطلاق داشته باشد اگر اطلاق نداشته باشد (اطلاق خود منطوقش) حالا به جای اذا خفی الاذان فقصر اینجوری تعبیر میکنم اگر جمله این بود لخفاء الاذان تأثیرٌ فی وجوب القصر آیا این با منطوق مفهوم جمله دوم تعارض دارد؟نه، این برای خفاء اذان تاثیر است ،آن یکی میگه اگر خفاء جدران نبود وجوب قصر هم نیست ،خوب اگر شما بگید که هم خفاء اذان تاثیر دارد هم خفاء جدران هردو تاثیر دارند هر دوی این جملات صادق هست هم خفاء اذان تاثیر دارد هم خفاء جدران اگر نباشد موجب قصر میپرد چون خفاء اذان هم جزء العله است اگر این جزء هم بپرد جزء العله انحصاریه است، جایگزین هم ندارد خوب خفاء جدران هم بپرد آن هم پریده ،یعنی در واقع علت تعارض ما اطلاق منطوق است به تعبیر دیگه حالا با لسان نسبت سنجی تعبیر بکنیم اذا خفی الاذان معناش این است که اذا خفی الاذان فقصر سواء خفیة الجدران أم لا ،مفهوم جمله دوم این هست إذا لم تخفی الجدران فلاتقصّر سواء خفی الاذن أم لم تخفی، در خفی الاذان در جایی که خفاء اذان وجدران هردو باشند اینها محط تعارضشون است، اذا خفی الاذان وجب القصر میگه سواء لم تخفی الجدران أم خفیة الجدران، در لم تخفی الجدران تفاوت دارند،در صورتی که لم تخفی الجدران هست اذا خفی الاذان میگه قصر واجب است مفهوم قضیه میگه چون لم تخفی الجدران است قصر واجب نیست، محطّ تعارضشان اذا لم تخفی الجدران است جایی که شرط اول باشد شرط دوم نباشد ، شرط اول باشد منطوق جمله اول میگه قصر هست، شرط دوم چون نیست مفهوم دومی میگه وجوب قصر نیست،اینجا محط تعارضشان است، هر کدام برای خودشان یک نقطه افتراق دارند،نقطه افتراق منطوق جایی هست که هم خفاء اذان باشد هم خفاء جدران باشد ، هردو باشند ، هر دو باشند داخل در منطوق نیست ، منطوق در صورتی که خفاء اذان نباشد متعرّض است ،خفاء جدران باشد را که کار ندارد، پس صورتی که خفاء اذان وجدران باشد این داخل در منطوق جمله اول است داخل در مفهوم نیست، وجه افتراق ...اینکه آن را عام گرفته است اذاخفی الجدران آن عام است ، اذا خفیة الجدران سواء خفی الاذان أم لم تخفی ،جایی که خفاء اذان باشد ولی خفاء جدران نباشد محل تعارضشان است،جایی که یک کدامشان نباشند نه خفاء اذان باشد نه خفاء جدران مفهوم صادق است منطوق صادق نیست ،ما سه صورت داریم :شرط اول باشد شرط دوم نباشد مجمع الدلیلین است محل اجتماعشون است،هیچ یک از این شرطها نباشد نقطه افتراق مفهوم است ،هر دو باشند نقطه افتراق منطوق است ، شد عموم خصوص من وجه دیگه، از همینجا روشن میشود که اطلاق منطوق در وسط تعارض است ،چون اطلاق دارد تعارض دارد اگر اطلاق نداشت تعارض نداشت، پس بنابراین اطلاق منطوق دخیل است در تعارض اصلا اطلاق منطوق هست که تعارض را ایجاد میکند پس چرا این را پاش را وسط نمیکشید نسبت سنجی هم که میکنید نسبت سنجی عام و خاص مطلق است ؟نه عام خاص من وجه است پس بنابراین این نتیجه گیری که ایشان میکنند درست نیست.